

نفی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری

در آیات ۲۷۹ بقره، ۱۴۱ نساء و ۸۳ قصص*

- عزیز خالقی بایگی^۱
- مصطفی رجائی پور^۲
- حسین احمری^۳

چکیده

مفهوم سلطه در قرآن کریم با عبارات مختلف و واژه‌های گوناگونی چون ظلم، بغی، حرص، سییل، تعدی، کبر، علو آمده است و نفی سلطه‌گری و مذمت سلطه‌پذیری و احکام آن‌ها، مضمون آیات زیادی از قرآن قرار گرفته که در این خصوص دلالت آیات ۲۷۹ بقره، ۱۴۱ نساء و ۸۳ قصص مورد بررسی مقایسه‌ای قرار می‌گیرد و به پیامدها، اثرات سوء سلطه‌گری، راه‌هایی از زیر بار سلطه‌گران و شیوه‌های استکبارستیزی اشاره می‌شود.

بررسی نشان می‌دهد که حوزه شمول فراز آخر آیه «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» (بقره/۲۷۹) در رابطه با مفاهیم یادشده، بسیار وسیع‌تر از آیات دیگر و حتی آیه

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۴/۲۰ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱/۳۰.

۱. دانش‌آموخته دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی (khaleghiaziz@gmail.com).

۲. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی مشهد (نویسنده مسئول) (mostafarajae@yahoo.com).

۳. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی مشهد (ahmari.hosein@yahoo.com).

«نفی سبیل» است، ولی تأسیس قاعده‌ای با عنوان «قاعده نفی ظلم» جهت استناد و بهره‌گیری‌های لازم در این مورد، مغفول واقع شده و این نوشتار، نخست سعی در توضیح این مهم دارد.

هدف بهره‌مندی بیشتر از رهنمودها و آموزه‌های قرآنی و آگاهی یافتن مسلمانان از آثار شوم نیرنگ‌ها و شیطنت‌های نظام‌های سلطه‌گر جهان و شیوه‌های مؤثر استکبارستیزی به خصوص برای مرتبطان و کارگزاران سیاست خارجی است. این نوشتار با بهره‌گیری از الهامات قرآن کریم و رهنمودهای راسخان در علم، اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام و دیدگاه‌های برخی مفسران و تبیین‌کنندگان آیات الاحکام در حوزه‌های فقهی، حقوقی و سیاسی، در حد امکان به تبیین و رهیافت موضوعات فوق با بینشی تحلیلی و توصیفی می‌پردازد.

واژگان کلیدی: سلطه، سلطه‌گری، سلطه‌پذیری، قرآن کریم.

درآمد

تدبر در آیات قرآن که تحقیقات اندیشمندان اسلامی نیز مؤید آن است، بیانگر این حقیقت است که قرآن حکیم، آخرین نسخه وحی الهی برای بشر است. آیین خاتم النبیین محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا روز قیامت عهده‌دار هدایت انسان است و تمامی رهنمودهایی که موجب سعادت و کمال انسان و اسباب نجات و رهایی او از قید و بندهای بردگی، سلطه‌پذیری، ذلت و فساد است، در این کتاب مسطور نازل گردیده و شریعت اسلام در هر زمانی عهده‌دار تبیین و ابلاغ آن در مواقع و مراتب مورد نیاز مردم است.

قرآن کریم همچون احکام عبادی، اجتماعی و اقتصادی و... مشحون از احکام سیاسی و حقوقی و روابط بین ملت‌ها و کشورهای اسلامی و غیر مسلمان است. در این رابطه احکام سلطه، نفی سلطه‌گری، نفی سلطه‌پذیری و استکبارستیزی نیز در آیات متعدد این کتاب مبین مطرح گردیده و رهنمودها و هشدارهای لازم داده شده است. در این میان فراز آخر آیه «لَا تَطْلُمُونَ وَلَا تُطْلَمُونَ» (بقره/ ۲۷۹)، گرچه مانند قاعده نفی سبیل، به صورت قاعده‌ای در احکام تکلیفی و فقهی مشهور، مصطلح نگردیده، ولی دارای مفهومی وسیع و متضمن تمامی آیات مربوط به عنوان این مقاله است که در اینجا به قدر وسع، سعی در تبیین آن است.

نفی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، اصل ۱۵۲ از فصل دهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را تشکیل می‌دهد که این مضمون مانند سایر فصل‌ها و مواد قانون اساسی، الهام گرفته از بسیاری از آیات قرآن کریم به ویژه آیه «نفی سبیل» می‌باشد. سلطه در اصل مانند قدرت، غلبه، دارای مفهوم مثبت است: مصداق حقیقی و اتم و اکمل سلطه، ذات احدیت است. او هستی محض و کمال مطلق است. «آفریننده جهان هستی و انسان است. مالک مطلق است و حق هر گونه تصرفی را در مملوک خود دارد» (مصباح یزدی، ۱۳۸۲: ۱۱۴). پیامبران و اوصیاء آنان، اولی الامر نیز با تفویض ولایت از جانب او، بر مردم حکومت و سلطه دارند و حتی بیش از خود آنان اختیاردار جان آن‌ها هستند: «الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ نَفْسِهِمْ» (احزاب/۶) و مردم بایستی در طول اطاعت خدا و رسول او، تسلیم امر و نهی آنان باشند: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء/۵۹). پدر و جد و حاکم نیز دارای نوعی از ولایت و سلطه بر اموال و امور مولی‌علیهم دارند. تفوق و تسلط افرادی از مردم بر دیگری در تعامل خدمات تخصصی و بهره‌گیری از یکدیگر نیز از ابعاد مثبت سلطه است.

وقتی سلطه‌جویی تبدیل به برتری‌جویی، خوی استکباری، برده‌کشی و استثمارگری نابخردان تجاوزگر به حقوق انسان‌ها شود و انقیاد، تسلیم و تحمل ولایت و استیلای زر و زورمداران حریص را در پی داشته باشد، بعد منفی می‌یابد. در حکومت اسلامی حاکمان منتصب از جانب ولایت الهی دارای ولایت و سلطه مثبت‌اند و غیر منتصبان تا آنجا که بر اساس فرمان و قوانین الهی داوری و رفتار نمایند، سلطه و حاکمیت مثبت و مشروع دارند و گرنه کافر و ظالم و فاسق‌اند (مانده/۴۴-۴۷).

یادآوری مصادیق مثبت سلطه، راه و روش‌هایی از گرداب آلوده سلطه‌گران و شیوه بایسته استکبارستیزی، با تدبیر در آیات قرآن کریم و بررسی دیدگاه‌های تعدادی از مفسران و مؤلفان آیات الاحکام، مطمح نظر این مقاله است.

به نظر می‌رسد در زمان حاضر که با پیشرفت‌های علمی، ارتباطات بین دولت‌ها و ملت‌ها بسیار زیاد شده و سلطه‌جویان استعمارگر مجهز به ترفندهای سیاسی و نیرنگ‌های علمی، حریصانه، رقابت در بلعیدن ملل مستضعف و استیلاء بر منابع اقتصادی و ذخایر معنوی آنان دارند و بدین‌منظور مانع از آشنایی مردم جهان با حقایق

اسلام می‌شوند و با شیوه‌ها و عملکردهای گمراه‌کننده، اسلام را وارونه جلوه می‌دهند و اسلام‌هراسی را ترویج می‌کنند، آگاهی بیشتر از منش سلطه‌گران و اندیشه‌های سلطه‌گری آدم‌نمایان درنده‌خو، برای همگان و به خصوص برای کارگزاران سیاست خارجی ضروری و مفیدتر باشد.

مفهوم سلطه

«سَلَطَه» به معنای قهر و چیره شدن است و «سُلْطَه» اسم آن است. سلطه و سلیط به معنای زبان‌درازی است و مؤنث آن سلیطه است. «امْرَأَةٌ سَلِیْطَةٌ» یعنی زن زبان‌دراز پریاهو. «رَجُلٌ سَلِیْطٌ» یعنی دارای زبان شیوا و گویا و قدرت بیان. سلطان به معنای حجت و برهان، در این معنا جمع بسته نمی‌شود؛ زیرا جاری مجرای مصدر است. سلطان به معنای والی هم مذکر و هم مؤنث است و جمع آن سلاطین است (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۳۲۶/۶).

«سَلَاطَه» توانایی و قدرت از روی قهر (چیره شدن) است. حجت و دلیل را هم از آن رو سلطان گویند که بر دل‌ها هجوم می‌برد و بر وهم و خیال و سخن خصم سلطه می‌یابد (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۳۷).

سلطه، در بردارنده مفهوم عامی است که هم حجت و هم همه اقسام دیگر سلطه را در بر می‌گیرد (فاضل موحدی لنگرانی، ۱۴۱۶: ۲۳۶).

سلطه‌جویی به معنای پدید آمدن حالت نفسانی قدرت و تفوق بر دیگری است. منظور از سلطه‌گری، اعمال این قدرت و قوت و چیرگی است.

سلطه‌پذیری تحمل آن قدرت و تفوق است. در صورتی که سلطه و سلطان به معنای حجت و برهان باشد، سلطه‌پذیری به مفهوم محکومیت در مقابل برهان است.

سلطه به معنای قدرت و قوت یافتن بر دیگری است که در زبان فارسی به معنای چیره شدن هم می‌آید. در حوزه کاربردهای اجتماعی و علوم سیاسی، سلطه به رابطه آمیخته با قدرت میان دو شخص و یا دو گروه و یا دولت اطلاق می‌شود (علی‌بابایی، ۱۳۶۹: ۱۲۶).

مجمع‌البیان ذیل آیه «مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا» (آل عمران/ ۱۵۱) می‌فرماید:

«سلطان در اینجا به معنای حجت و برهان است و در اصل به معنای قوت است. «سلطان الملك» یعنی نیرو و قدرت پادشاه و سلطان به معنای برهان به خاطر قوت بر دفع باطل است و سلیط بر چیزی، به معنای تقویت و تسلط بر آن چیز همراه با اعضای آن است» (طبرسی، ۱۳۹۰: ۵۱۸/۲).

کلمه «سلطان» در قرآن به معنای حجت و برهان آمده و حدود ۳۶ بار در قرآن به کار رفته است و بیشتر به معنای حجت و برهان است که تسلط فکری و احتجاجی را می‌رساند؛ اما یک بار به صورت فعل ماضی «سَلَطَ» (نساء/ ۹۰) و یک بار به صورت فعل مضارع «يُسَلِّطُ» (حشر/ ۶) و چند مورد هم در رابطه با اغواگری شیطان نسبت به بندگان خدا، به صورت «سلطان» به کار رفته که در این موارد به معنای تسلط و چیرگی می‌باشد: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾ (حجر/ ۴۲).

نفی سلطه‌گری و نفی سلطه‌پذیری در قرآن

در اندیشه اسلامی، هر گونه سلطه‌جویی و برتری‌طلبی و نیز سلطه‌پذیری نفی شده است. رهنمود جامعی از مفهوم سه آیه ذیل دریافت می‌شود:

- ﴿لَا تَطْلُمُونَ وَلَا تَظْلَمُونَ﴾ (بقره/ ۲۷۹): «نه ستم می‌کنید و نه بر شما ستم می‌شود» یا به عبارت دیگر نه سلطه‌گر هستید و نه سلطه‌پذیر.

- ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (قصص/ ۸۳): «آن سرای آخرت را برای کسانی قرار دادیم که نه اراده برتری‌جویی [ستمگری] و نه فساد در روی زمین را داشته باشند و سرانجام [نیک] برای متقین است».

- ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ (نساء/ ۱۴۱): «و هرگز خداوند برای کافرین بر مؤمنین راه تسلطی قرار نداده است».

آیه نخست که آخرین قسمت از آیه مربوط به تحریم ریاست و هر گونه سلطه رباخوار و سلطه‌پذیری وام‌گیرنده را ممنوع ساخته، در حقیقت شیوه‌نامه زندگی اجتماعی مسلمانان را مشخص می‌نماید. این آیه صراحتاً هم سلطه‌جویی و هم سلطه‌پذیری را نفی می‌نماید. «ما نه ظلم به دیگران می‌کنیم و نه زیر بار ظلم دیگران می‌رویم» (موسوی خمینی، ۱۳۷۹: ۹۴/۱۹).

آیه دوم هر گونه اندیشه و اراده سوء فسادانگیز سلطه‌جویی و برتری‌خواهی در روی زمین را مطرود می‌داند؛ یعنی مسلمان اراده علو و سلطه‌جویی فسادانگیز ندارد. شیخ انصاری ضمن حرام دانستن اراده معصیت و در عین حال، معفو بودن آن تا زمانی که اراده معصیت به عمل نگراییده باشد، به این آیه استناد فرموده و در تأیید آن، این روایت را از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آورده که فرمود:

«گاه می‌شود که شخص [در اندیشه خود] به این می‌نازد که بند کفش او از بند کفش دوستش بهتر است و به همین خاطر مشمول این آیه [اراده‌کننده علو و فساد] قرار می‌گیرد» (انصاری، ۱۳۷۰: ۲۲۷).

سومین آیه همان است که بیشتر دانشمندان و مفسران در ابواب مختلف فقهی از آن به حرمت و نفی هر گونه راه و حجت و وسیله‌ای که بیگانگان و دشمنان را بر مسلمانان تسلط دهد، استناد کرده‌اند و به قاعده نفی سبیل مشهور است. در ادامه، پس از نهی مؤمنان از اینکه کافران را ولی و تکیه‌گاه خود بگیرند، با سؤالی توییحی می‌فرماید: «أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا» (نساء/۱۴۴): «آیا می‌خواهید [با این عمل] دلیل آشکار بر ضد خود در پیشگاه خداوند قرار دهید؟». می‌توان گفت که این تعبیر، ضمن مذموم شمردن سلطه‌گری ناشی از ارتباط ولایی با کافران، بیشتر ناظر به نهی از سلطه‌پذیری مسلمانان است.

ذکر چند نکته

برای روشن‌تر شدن مفهوم نفی سلطه‌گری و نفی سلطه‌پذیری مستفاد از سه آیه مذکور و تبیین وسعت بسیار زیادتر آن در آیه ۲۷۹ بقره در مقایسه با آیات دیگر، به ذکر چند نکته می‌پردازیم:

یکم: نفی ظلم و سلطه و نفی سبیل در قرآن، جعل تکوینی نیست. یعنی اسباب و علل در نظام آفرینش به گونه‌ای تنظیم و تأسیس نگردیده که کافران و ظالمان هیچ‌گونه سلطه، تفوق، غلبه و حاکمیتی واقعی بر دیگران پیدا نکنند؛ چنانچه در دوران پیامبران گذشته و در ایام قبل از هجرت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، سلطه کفار و مشرکان و حاکمیت آنان بر مردم و مسلمانان وجود داشته است. حتی بعد از هجرت هر کجا

مانند جنگ احد، مسلمانان از فرمان پیامبر ﷺ تخلف نمودند، گرفتار شکست می شدند و دشمنان بر آنان غلبه می یافتند. لذا خداوند در بیان علت نهي مسلمانان از دوستی با کافران و پذیرش ولایت آنان می فرماید: «آیا می خواهید [با این رابطه] دلیل آشکاری بر ضد خود در پیشگاه خدا قرار دهید؟» (نساء/۱۴۴)؛ یعنی به دست خودتان می خواهید دشمنان را بر خود مسلط سازید؟ بنابراین نفي سبیل و تسلط نداشتن کافران بر مسلمانان امری حتمی و بدون چون و چرا نیست. «ممکن است بگوئیم قاعده نفي سبیل وجه سیاسی دارد و در مقام توجه دادن مسلمانان به این امر مهم که لازم است از سلطه کافران به هر وسیله ممکن خارج شوند؛ زیرا تسلط آنان امر محتوم و تقدیر الهی نیست تا تسلیم به آن لازم باشد، بلکه رضایت دادن به این سلطه، ذلت و ظلم است و خداوند از این بری است» (موسوی خمینی، ۱۳۸۰: ۷۵۲/۲).

با تمسک به عموم لفظ، رساتر این است که بگوئیم کافران بر مسلمانان نه سلطه و نفوذ فکری دارند و این دقیقاً مطابق با مفاد آیه کریمه «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» (انعام/۱۴۹) است و نه سلطه و نفوذ تشریحی که بتوانند به واسطه آن بر مسلمانان چیرگی و برتری یابند. بنابراین آیه کریمه، از سویی نفي کننده هر گونه تشریح و قانون گذاری است که به واسطه آن، کافران بر مؤمنان غلبه یابند و از سوی دیگر بر مسلمانان فرض گردانیده که از هر گونه عمل و اقدام و یا ترک فعلی که به اثبات سلطه کافران انجامد، اجتناب ورزند (فخلعی، ۱۳۹۴: ۳۴۶).

دوم: در مورد «نفي سبیل» گفته اند:

«این قاعده بیانگر دو جنبه ایجابی و سلبی است که جنبه سلبی آن ناظر بر نفي سلطه بیگانگان بر مقررات و سرنوشت سیاسی و اجتماعی مسلمانان و جنبه ایجابی آن بیانگر وظایف دینی امت اسلامی در حفظ استقلال سیاسی و از بین بردن زمینه های وابستگی است» (زارعی، ۱۳۹۳: ش ۱۶۹/۳۶).

با تأمل در آیه ۲۷۹ بقره ملاحظه می شود که «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» ظاهراً و مفهوماً و مکرراً جنبه سلبی دارد؛ بدین معنا که هر مسلمان بایستی اندیشه و اراده خود را از لوٹ و ستم بزداید، عمل ستمکارانه ای انجام ندهد، ظالم را همراهی نکند، با او همکاری ننماید و نگذارد بر او ستم شود. مفهوم ایجابی آن این است که کوشش کند برای رفع

ظلم و دفع ظالم از خود و از مظلومان. این مفهوم ایجابی به دلالت التزامی از فعل مجهول «لَا يُظْلَمُونَ» دریافت می‌شود.

سوم: آیات ۲۷۵ تا ۲۷۹ سوره بقره، تبیین‌کننده احکام ریاست و اشاره دارد به اینکه رباخواری بر خلاف اعطای صدقه که موجب برکت و نمو است، نابودی و زوال برکت را در پی دارد؛ زیرا «رباخوار حریص، توازن و تعادل اجتماع را به هم می‌زند و نظمی را که بر راه راست انسانی و روش فطری حکومت می‌کند، از بین می‌برد» (طباطبایی، ۱۳۶۶: ۵۷۳/۲) و چون جامعه و افراد را به ازهم گسیختگی می‌کشاند، مصروع وارد قیامت می‌شود و اگر دست از ربا بردارد، محاربی است که اعلام جنگ با خدا کرده است. با این وصف، خداوند از باب فضل و لطفی که به بندگانش دارد، تذکر می‌دهد که توبه کنند و دست از این عمل خانمان‌سوز بردارند؛ چه آنکه با ردّ دریافتی مضاعف به وام‌گیرنده، اصل سرمایه را برایشان معتبر می‌شمارد و با این رهنمود مشفقانه می‌فرماید: «در این صورت شما نه ستمکارید و نه بر شما ستمی وارد شده است». با این حال نباید دلالت «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» را منحصر و محدود به مسئله ربا دانست. درست است که نزول آن در رابطه با توبه رباخوار از این تجارت حرام و پلید است و ترک ربا یکی از مصادیق بارز آن است، اما «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» یک قاعده و اصل کلی است که ساختار ایمان و عقیده و زندگی یک فرد مسلمان را در ارتباط با مسلمانان و حتی بیگانگان بر این پایه قرار می‌دهد تا اندیشه ستم نکند، عملی ظالمانه از او سر نزنند، سلطه گر نباشد، همچنین زیر بار سلطه‌گران نرود و با ظلم و ظالم مبارزه نماید.

این مفهوم کلی و غیر محدود و غیر منحصر فراز آخر آیه به مضمون قسمت قبل آن، در بسیاری از آیات قرآن و به خصوص در سوره‌های دارای آیات طولانی‌تر که بیانگر احکام تکلیفی هستند، مشهود است؛ مثلاً فرازهایی مانند: «إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (بقره/ ۲۴۷، ۲۶۱ و ۲۶۸)، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا» (نساء/ ۳۶)، «وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ يَجِدَ لَهُ سَبِيلًا» (نساء/ ۱۴۳) و «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (احزاب/ ۳۳) و در برخی آیات قسمت‌هایی از اول آیه مانند «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (آل عمران/ ۱۸۵) یا وسط آیه مثل «الْيَوْمَ نَبِّئِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا يُخْشَوْنَهُمْ وَأَخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» (مائده/ ۳) که بنا به حکمت و مصلحتی که در تعیین جایگاه آن از جانب شارع مقدس و

مبدأ وحی منظور شده، ضمن حفظ ارتباط مفهومی با قسمت‌های دیگر آیه، کاملاً مستقل و بیانگر موضوعی خاص و یا مقصودی کلی می‌باشد. نمونه دیگر آن همین فراز آخر آیه ۱۴۱ نساء: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ است که قسمت‌های قبل مربوط به منافقان و ترفندهای آنان نسبت به مؤمنان است، ولی از آن برداشت کلی «نفی سبیل» می‌شود.

چهارم: وسعت مفهوم ﴿لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾ مشتمل بر تمام مفاهیم آیات دفاع، نهی از منکر، تبری از منافقان و کافران، نفی سبیل، جهاد، وجوب دفع متجاوز و محارب، تأیید اصل مالکیت، اصل عدالت، اصناف معاملات و... است که هر کدام دارای نوعی از مفهوم نفی سلطه‌گری و نهی از سلطه‌پذیری و لزوم مبارزه با سلطه دشمنان می‌باشند و با این حال در حوزه فقه و آیات الاحکام به مانند «نفی سبیل»، اقدام به تأسیس قاعده‌ای مستنبط از این آیه شریفه نشده تا در موضوعات متعدد ذی‌ربط به عنوان قاعده‌ای، مثلاً قاعده «نفی ظلم»، از آن بهره‌برداری شود. اخیراً تعدادی از بزرگان، دلالت آیه را بر موضوعاتی غیر از ربا ذکر نموده‌اند و از آن به عنوان اصل و قاعده برای دلالت بر احکام دیگر غیر از ربا یاد کرده‌اند:

«از این آیه سه مطلب به دست می‌آید: نخست امضای اصل ملک، دوم ظلم بودن ربا، سوم امضای سایر معاملات؛ زیرا "رئوس اموال" یعنی سرمایه‌ها، در جایی گفته می‌شود که مال مورد کسب و معامله قرار گرفته باشد» (همان: ۵۸۹/۲).

«در اسلام نه اجازه ربا و بهره‌کشی و استثمار داده شده و نه اموال مردم یک‌جا مصادره می‌گردد. در بعضی نظام‌ها، مالکیت ملغی و تمام اموال را از صاحبانش می‌گیرند و در برخی دیگر، استثمار و بهره‌کشی و ربا به هر شکلی آزاد است (قرائتی، ۱۳۸۵: ۳۴۵/۱).

استدلال مکرر امام خمینی به ظلم بودن ربا در ربای قرضی و معاوضی نشان می‌دهد که ظلم را ملاک می‌دانند (موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ۵۴۲/۲).

تعبیر به عنوان اصل و قاعده:

«ملت اسلام پیرو مکتبی است که برنامه‌های آن مکتب خلاصه می‌شود در دو کلمه ﴿لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾. از اصول مهم است که مسلمانان تحت سلطه کفار نباشند. خدای تبارک و تعالی برای هیچ یک از کفار سلطه بر مسلمانان قرار نداده است و نباید مسلمانان این سلطه کفار را بپذیرند» (همو، ۱۳۷۰: ۴۰/۱۶).

آیه‌الله جوادی آملی ذیل آیه مزبور در تفسیر تسنیم:
 «در پایان آیه به اصل جامع طرد ظلم از ظالم و مظلوم (نفی ستمگری و ستم‌پذیری)
 اشاره شده است.»

آیه‌الله مکارم شیرازی:

«جمله ﴿لَا تَطْلُمُونَ وَلَا تَظْلَمُونَ﴾ گرچه در مورد رباخواران آمده، ولی در حقیقت یک شعار پرمایه اسلامی است که می‌گوید: به همان نسبت که مسلمانان باید از ستمگران بپرهیزند، از تن دادن به ظلم و ستم نیز باید اجتناب کنند. اصولاً اگر ستمکش نباشد، ستمگر پیدا نمی‌شود!» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۲/۲۷۹).

پنجم: کلمه «سبیل و شکل‌های مختلف آن (مفرد و جمع و مضاف) در قرآن حدود ۱۸۰ بار آورده شده است. «سبیل الله» ۸۵ بار، مضاف به ضمایی که مرجع آن «الله» است ۱۹ بار، جمعاً ۱۰۴ بار به معنای راه خداست. ۷۶ مورد دیگر دارای همان معنای لغوی راه و روش و رفتار است که با عنایت به سیاق آیه و آیات قبل و بعد آن و وجه شبه، معنایی خاص و مجازی پیدا می‌کند؛ مثلاً در آیه‌های ۹۱ و ۹۳ توبه به معنای «مؤاخذة نمودن و پروا داشتن»، در آیه‌های ۴۱ و ۴۲ شوری به معنای «ایراد و مجازات»، در آیه ۹۰ نساء به معنای «راه تعرض»، در آیه ۹۱ نساء به معنای «راه تعرض و تسلط» و در آیه ۲۹ نحل به معنای «راه تداوم نسل انسان» معنا شده است.

همچنین در آیاتی دیگر «سبیل المؤمنین، سبیل الذین لا یعلمون، سبیل الرشید، سبیل الغنی، سبیل الرشاد، سبیل المجرمین»، مضاف‌الیه (کلمه بعد) به سبیل مفهوم نسبی خود را داده است.

تنها آیه‌ای که از کلمه سبیل، مفهوم متعارف «نفی سبیل» یعنی نفی سلطه اجانب بر مسلمانان و نهی سلطه‌پذیری از آن استفاده شده است، فراز آخر آیه ۱۴۱ نساء: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ می‌باشد که قسمت قبل آن در همین آیه و همچنین سه آیه جلوتر، راجع به اوصاف منافقان است که به واسطه برگزیدن دوستی کافران به جای مؤمنان و هم‌فکری با آنان، در ردیف کافران قرار گرفته‌اند.

اما کلمه ظلم و مشتقات آن ۲۸۰ بار در قرآن آمده است. بیشتر در قالب اسم فاعل (ظالم، ظالمین و ظالمون) و فعل ماضی و مضارع معلوم به مفهوم ستمگری و

سلطه‌جویی و ۲۵ بار با صیغه‌های ماضی و مضارع مجهول و یک بار در قالب اسم مفعول (مظلوماً) (اسراء/ ۳۲) به مفهوم ستم‌دیدی و بقیه به صورت «ظلم و ظلوم و ظلام» آورده شده است.

حاصل بررسی معانی مشتقات ظلم در قرآن که طبق تبیین معصوم عَلَيْهِ السَّلَامُ در سه بخش ظلم به خداوند (شرک)، ظلم به نفس (معصیت) و ظلم به دیگران (حق‌الناس) قرار می‌گیرد، تمامی آن‌ها صراحتاً بر ستم‌گری، سلطه‌گری، سلطه‌جویی و ستم‌دیدی و سلطه‌پذیری و لزوم دوری از ظلم و ظالم و دفاع از ستم‌دیدگان دلالت دارد و در بسیاری از آیات، این مفاهیم در خود آیه تبیین شده است؛ برای نمونه:

- لزوم مبارزه با ظالمان و سلطه‌گران به اذن خداوند و نفی سلطه‌پذیری: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا﴾ (حج/ ۳۹).

- نهی از تکیه و اعتماد بر ظالمان و ستمگران: ﴿وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمْسَكُمُ النَّارُ﴾ (هود/ ۱۱۳)؛ ﴿قَالُوا رَبَّنَا لَا تُجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ (اعراف/ ۴۷)؛ ﴿رَبِّ فَلَا تُجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ (مؤمنون/ ۹۴).

- نیالودن ایمان به ظلم و تمایل نداشتن به ظلم و بقای ظالم: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ (انعام/ ۸۲).

- مرادف بودن ظلم با تجاوز و عدوان: ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا﴾ (نساء/ ۳۰).

- مرادف بودن ظلم با نقص و از بین رفتن حق: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا﴾ (طه/ ۱۱۲).

- مرادف بودن ظلم با دروغ بزرگ و ناحق: ﴿فَقَدْ جَاؤُوا ظُلْمًا وَزُورًا﴾ (فرقان/ ۴).

- مرادف بودن ظلم با برتری‌جویی و سلطه‌جویی، انکار حق با یقین به حقانیت آن و مفسد بودن ظالم و سلطه‌گر: ﴿وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ﴾ (نمل/ ۱۴).

- نپذیرفتن سلطه‌گری و ظلم با مهاجرت، در صورت عدم امکان مبارزه با سلطه‌گران: ﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً﴾ (نحل/ ۴۱).

- یاری گرفتن از مسلمانان برای مبارزه با ظالمان و سلطه‌گران: ﴿وَاتَّصِرُوا مِنْ بَعْدِ مَا

ظَلَمُوا» (شعراء / ۲۲۷)؛ ﴿وَلَمَّا اتَّصَرَ بَعْدَ ظَلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلِمْتُمْ مِنْ سَبِيلٍ﴾ (شوری / ۴۱)؛ ﴿وَإِنْ اسْتَنْصَرُوا فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ﴾ (انفال / ۷۲)؛ ﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا﴾ (نساء / ۷۵).

- دعا و استمداد از خداوند برای رهایی از سلطه‌پذیری و نجات از ظلم سلطه‌گران و تبری از ظالمان: ﴿قَالَ رَبِّ اجْنُبْنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ (قصص / ۲۱)؛ ﴿وَجُنِّبْنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَجُنِّبْنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ (تحریم / ۱۱)؛ ﴿قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ (مؤمنون / ۲۸).
- تبری ظالمان از یکدیگر: ﴿بِالَّذِي بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ﴾ (زخرف / ۳۸).

نمونه‌های فوق - که با مراجعه به تفسیر و توضیح آیات روشن می‌شود - نمایانگر وسعت حوزه مفهوم «ظلم» است که بسیار گسترده‌تر از مفهوم «سبیل» می‌باشد. همچنین مراجعه به سنت، قول، فعل و تقریر معصومان عليهم السلام، وسعت و فراگیری بسیار زیادتر مفاهیم یادشده از آیه ۲۷۹ بقره را نسبت به آیه ۱۴۱ نساء اثبات خواهد کرد.
نکته ششم: از تقدم «لَا تَظْلِمُونَ» (فعل مضارع معلوم) بر «لَا تُظْلَمُونَ» (فعل مضارع مجهول)، می‌توان چنین استنباط کرد که قرآن کریم نخست از مسلمانان می‌خواهد که ستمگر نباشند و گرد ستم نگردند، از سلطه‌جویی و ستمگری دوری جویند و به تعبیر ﴿لَا يُرِيدُونَ غُلُوبًا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا﴾ (قصص / ۸۳) اندیشه و اراده برتری‌جویی در سر نپروراندند. آنگاه از چنین انسان‌های تربیت‌یافته و متعبدی می‌خواهد که هیچ‌گاه زیر بار ظلم نروند، با سلطه‌گر کنار نیابند و حتی در برابر سلطه‌گر ظالم قیام کنند و مظلومان را یاری نمایند. «اگر مسلمانان آمادگی کافی برای دفاع از خود داشته باشند، کسی نمی‌تواند به آن‌ها ستم کند. باید پیش از آنکه به ظالم بگوییم ستم مکن، به مظلوم بگوییم، تن به ستم مده» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۲/۲۷۹).

هفتم: ذکر ﴿لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾ به صیغه جمع بیانگر آن است که اگر اندیشه ستمگری و پذیرش ظلم در فرد جامعه علاج نشود، به نظام سلطه‌گر و ملت سلطه‌پذیر تبدیل، و ستم‌پیشگی و سلطه‌گری، مظلومیت و سلطه‌پذیری، خوی و خصلت یک نظام و حکومت خواهد شد. مسلماً در این صورت، خطر بزرگی جامعه‌های انسانی را تهدید می‌کند. حاکمان و زورگویان مستبد، حکومتی سلطه‌گر و ظالم را به وجود می‌آورند و

جامعه و ملت را به نوعی بردگی و اسارت خود درمی آورند. سرنوشت و مقدرات آنان را به میل و هوس خود در اختیار می گیرند، منزلت عزت و کرامت آنان را جریحه دار می سازند، هویت اصلی آنان را از بین می برند، آنان را تحقیر و ناتوان می سازند تا آنجا که تسلیم اراده و حاکمیت آنان شوند و سیاست و فرهنگ و اقتصاد آنان را تحمل نمایند. فرعون ملت خود را به خفت و خواری و زبونی کشاند و جامعه ذلت پذیر به اطاعت او درآمدند: ﴿فَاسْتَخَفَّتْ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ﴾.

«جهان به دو بخش سلطه گر و سلطه پذیر تقسیم شده است و بخش اول خود را مالک سرنوشت بخش دوم می داند. نظام سلطه عبارت از وجود همین روابط نابرابر میان این دو بخش از جهان است. نظام سلطه به میل خود، انقلابها را نفی و برای رژیمهای انقلابی مشکل تراشی می کند. نظام سلطه علی رغم ملتها، برای آنان تصمیم می گیرد. نظام سلطه، با مفاهیم به میل خود بازی می کند و آن را بر طبق مصالح خود تغییر می دهد» (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۶۶).

عوامل و موجبات سلطه گری در قرآن

الف) تکبر و خودبزرگ بینی: یکی از مهم ترین عوامل سلطه گری، خودخواهی، تکبر و اندیشه خودبرتری است. مستضعفان و سلطه پذیران در قیامت، علت بدبختی و درماندگی خود از راه حق را مستکبران می دانند (غافر/ ۴۷-۴۸؛ سبأ/ ۳۱-۳۳).

ب) غرور به مال و ثروت: قوم عاد به قوت و نیرومندی انسانی و استحکامات بناها و قصر و کوشک به خود نازیدند و خود را برتر از آن دیدند که در مقابل دلسوزیها و راهنماییهای حضرت هود سر تسلیم فرود آورند (فصلت/ ۱۵) و قارون که مغرور به گنجینههای گرانبهای فراوان و بی شمار و دانش تجارتي خود بود، در مقابل نصایح موسی به سرکشی ایستاد (قصص/ ۷۷-۷۸). در مراتب متعددی که شیطان برای نافرمانی اش مورد بازخواست خداوند قرار گرفت، پاسخش برترجویی او بر آدم به خاطر از جنس نار بودن او و جنس تراب بودن آدم بود (ص/ ۷۳-۷۶؛ اعراف/ ۱۱-۱۲؛ اسراء/ ۶۱؛ حجر/ ۳۳).

ج) انحصار منافع به خود: سلطه جویان همه را در انحصار خود می خواهند تا فقط خود از آن بهره گیرند؛ مانعان زکات و صدقات از این گونه اند. قرآن کریم شخصی را

مثال می‌زند که تنها از مال دنیا یک گوسفند دارد و برادرش که دارای ۹۹ گوسفند است، از او می‌خواهد که همان یک گوسفند را به او واگذار کند تا مردم از او با عزت و احترام به عنوان صاحب یکصد گوسفند یاد کنند و حضرت داوود او را ظالم و چنین افرادی را باغی و سلطه‌گر می‌نامد (ص/ ۲۱-۲۴). «قارون پیوسته موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را اذیت می‌کرد و موسی به خاطر خویشاوندی با او مدارا می‌کرد. وقتی دستور زکات بر موسی نازل شد، موسی از هر هزار دینار، یک دینار و از هر هزار درهم، یک درهم از او مطالبه نمود و او همین اندک را که محاسبه کرد، به نظرش زیاد آمد، از پرداخت بخالت و امتناع ورزید و (حتی) موسی را به ارتباط نامشروع با زنی بدکاره متهم نمود» (زمخشری، ۱۴۱۵: ۳/۴۳۳).

د) فساد و اسراف: ترویج فساد و نیز اسرافکاری از دیگر عواملی است که موجب زبونی افراد و پذیرش سلطه مسرفان و افسادگران می‌شود (یونس/ ۸۳؛ قصص/ ۷۷ و ۸۳).
 ه) انکار حقیقت: نپذیرفتن حقیقت و نادیده گرفتن دلایل روشن، پیروی و تبعیت هر ستمگر و گردنکشی را به دنبال دارد (هود/ ۵۹).
 و) حکومت‌های نامشروع: تسلط حکومت‌های غیر مشروع و زورمدار موجب خواری ملت‌ها و سلطه‌گری این حکومت‌ها می‌گردد (نمل/ ۳۴).
 ز) سکوت در برابر ظلم: افراد جامعه‌ای که ظلم را ترویج نمایند و یا در مقابل آن سکوت کنند، خود گرفتار سلطه بیگانگان و چیره شدن آنان می‌شوند (انعام/ ۱۲۹).

آثار سوء سلطه‌گری

الف) تحقیر: مستکبران و سلطه‌گران برای تسلط خود بر دیگران، آنان را پست و ذلیل می‌شمارند. فرعون قوم و مردم خود را سبک و خوار ساخت. عقل آنان را سبک شمرد، آنان را تحمیق و تحقیر کرد و بی‌هویت دانست تا سر به فرمان و اطاعتش فرود آورند: «فَاسْتَحَفَّتْ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ» (زخرف/ ۴؛ طبرسی، ۱۳۹۵: ۵۱/۹؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۸۸/۲۱). فرعون می‌گفت: «مگر نه این است که من از این شخصی که از خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی‌تواند شیوا سخن بگوید برترم؟»: «أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكْذِبِين» (زخرف/ ۵۲). «چرا دستبندهای طلا ندارد؟»: «فَلَوْلَا أَلْقَى عَلَيْهِ

أَسْوَرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ ﴿(زخرف/ ۵۳)﴾.

تحقیق و تحقیق مردم و سبک شمردن عقول آنان، شیوه سلطه‌گران و استعمارگران امروزی است که با ترفندهای علمی و ابزارهای مدرن ارتباط جمعی و معرفی مدل‌ها و الگوهای مستهجن و مدهای مسخره و فیلم‌های گمراه‌کننده، به این تحقیق و تحقیق دامن می‌زنند و بیش از پیش بر گرده مظلومان سوار می‌شوند.

ب) استثمار و برده‌کشی: زورگویان سلطه‌گر حاصل تمام زحمات و بهره عمر مردم تحت سلطه خود را به نفع خود مصادره می‌کنند. علاوه بر غارت معادن، ذخایر و ثروت‌های طبیعی ملت‌های مستضعف، نواغ، استعداد‌های برتر و گنجیه‌های علمی و معنوی آنان را به تصرف و اختیار خود درمی‌آورند و بدین وسیله مردم و جامعه را به بردگی خود می‌کشاند و نه تنها مردان بلکه مردانگی را می‌کشند، هم قوت جسمی و هم نیروی فکری آنان را در اختیار می‌گیرند. باز هم نماینده بارز این خوی استکباری فرعون است؛ چنان که خداوند به بخشی از فسادهای او اشاره می‌فرماید (قصص/ ۴).

ج) منت‌گذاری: سلطه‌گران علاوه بر چپاولگری ملت مستضعف، مقاصد شوم منفعت‌طلبی و استثمارگری خود را در پوششی به ظاهر آراسته و دلسوزانه مطرح می‌کنند و مردم تحت سلطه خود را رهین منت سروری و برتری خود می‌سازند. لذا موسی عَلَيْهِ السَّلَام در محاجه با فرعون فرمود: «آیا این نعمتی است که تو بر من منت می‌گذاری که بنی اسرائیل را به بردگی خود درآورده‌ای؟!»: ﴿وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ (شعراء/ ۲۲).

د) تباهی فرد و جامعه: حاکمان و سلاطین مستبد بر خلاف پیامبران که خود صالح‌اند و جز اصلاح مردم چیزی نمی‌خواهند، همین که بر مردم تسلط یافتند و بر آبادی آنان وارد شدند، آن را به فساد و تباهی می‌کشند: ﴿قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا﴾ (نمل/ ۳۴). آنان مصداق واقعی ﴿الَّذِينَ فِيهَا مِنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾ (بقره/ ۳۰) هستند که برای رسیدن به هوی و هوس و سروری خود، همه را به نابودی و تباهی می‌کشاند.

ه) تحمیل بار سنگین: بردگی، بیگاری، فقر، ذلت، درماندگی و تملق و مدیحه‌سرایی و تعظیم افراد نالایق، فرورفتگی در خرافات و موهومات، محرومیت از نیل به مدارج علمی و معارف دینی، از بارهای سنگینی است که بر اثر فشار ظالمانه سلطه‌گران بر

جامعه و افراد تحمیل می‌شود. نقش پیامبران و رهبران الهی این است که این بارهای سنگین و غل و زنجیرهای دست‌وپاگیر را از گردن نازک ستمدیدگان برمی‌دارند: ﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ (اعراف/ ۱۵۷).

(و) عصیانگری، تکذیب و به تمسخر گرفتن حقایق: شورش، ستمگری، عصیان، سرکشی از قانون الهی، افراط‌گری و تعدی از خلق و خوی دیگر حاکمان به ناحق و سلطه‌گران است. آنان برای رسیدن به مقاصد شوم خود دست‌پروردگان و چاکرانی دارند که تجاوز و تعدی به مال و جان مردم را روا می‌دارند، به آیات خدا کفر می‌ورزند و هدایتگران و انبیای خدا را به ناحق می‌کشند: ﴿ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾ (آل عمران/ ۱۱۲). در آیین الهی، بغی و ستمگری به ناحق بر مردم گناه و حرام دانسته شده: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾ (اعراف/ ۳۳) و در ردیف فحشا و منکرات از آن نهی شده: ﴿وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ (نحل/ ۹۰) و ساحت مقدس اولیای الهی از آن مبرا گردیده است: ﴿وَلَوْ يَكُنُ جِبَارًا عَصِيًّا﴾ (مریم/ ۱۴)؛ «و یحیی شخص متکبر، زورگو به مردم و عصیانگر نسبت به پروردگارش نبوده است» (طبرسی، ۱۳۶۷: ۳/ ۳۸۸).

(ز) دورشدن از حقیقت و تکذیب آن: زیانبارترین آثار سوء کبرورزی، خودبرتربینی و سلطه‌گری، دوری از حقیقت، کفر ورزیدن و ندیده گرفتن آن و سرانجام تکذیب حقیقت است که نابودی و هلاکت قطعی ظالم را در پی دارد: ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْءَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ﴾ (روم/ ۱۰).

راه‌های رهایی از سلطه‌گری و نجات از سلطه‌پذیری

(الف) تذکر و هشدار در مورد کیفر مجازات: نظامی که مبتنی بر معاد است، انسان‌ها را به التزام قلبی و عملی نسبت به قوانین صالح جامعه وادار خواهد ساخت (عمید زنجانی، بی‌تا: ۱۰۸).

یادآوری امکان کیفر و مجازات خداوند مقتدر در دنیا، ذکر نمونه‌هایی از گردنکشان ظالم که با قهر الهی به ذلت و هلاکت نشانده شده‌اند، هشدار به سلطه‌گران متجاوز در مورد حضور قطعی در دادگاه عدل الهی و حسابرسی اعمال آنان

روزی که عذرخواهی آنان سودی به حالشان ندارد: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾ (غافر/ ۵۲) و ﴿قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّيَنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ﴾ (تغابن/ ۷)، ممکن است آنان را متنبه سازد و موجب رهایی و آسودگی ستمدیدگان شود. بسیاری از آیات قرآن کریم مکرراً حامل این تذکرات و اندازهاست و پیامبران خدا نیز پیوسته مستکبران و پیروان آنان و همچنین زبون‌دلان سلطه‌پذیر را از عواقب شوم اعمالشان بر حذر داشته‌اند (ابراهیم/ ۳۰؛ قصص/ ۳۸-۴۲؛ عنکبوت/ ۲۵).

ب) نهی همکاری با سلطه‌گران و ظالمان و هشدار در مورد اعتماد به آنان: «و به آنان که ظلم نمودند، تکیه و اعتماد نکنید که آتش آنان شما را فرا می‌گیرد و در آن حال هیچ سرپرست و یآوری نخواهید داشت»: ﴿وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمْسِكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾ (هود/ ۱۱۳).

در این آیه شریفه هر گونه اتکاء و اعتماد به ستمکاران سلطه‌گر که موجب وابستگی، از دست دادن استقلال و خودکفایی و ضعف و سستی جامعه اسلامی شود، تحریم شده و از آن نهی گردیده است. گرچه مفسران «لا ترونوا» را به معانی «میل»، «همکاری»، «دوستی»، «اظهار رضایت»، «خیرخواهی» و «اطاعت» تفسیر کرده‌اند و هر یک از این مراتب را حرام دانسته‌اند، اما با توجه به اینکه «رکون» از ریشه «رکن» و آن به معنای ستون و دیوارهایی است که ساختمان یا اشیاء دیگر را سر پا نگه می‌دارد و سپس به معنای اعتماد و تکیه کردن بر چیزی به کار رفته است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۲۶/۹)، جامع تمام این معانی، همان اتکاء، اعتماد و وابستگی است که نهی و تحریم شده است. اعتماد و تکیه بر سلطه‌گران موجب تقویت نظام ستمگران، به رسمیت شناختن آنان، پذیرش عقاید، اندیشه‌ها و برنامه‌های راهبردی آنان است و همان گونه که ادامه آیه شریفه متذکر شده است، مسلمانان در آتش این وابستگی خواهند سوخت و جز ذلت و خواری بهره‌ای نخواهند برد و یار و یآوری برای برون‌رفت نخواهند یافت. بنابراین «هر گونه اتکا به سلطه‌گران و ارتباط با آنان که موجبات استیلای آن‌ها بر بلاد مسلمانان یا نفوس و اموال آن‌ها را فراهم آورد یا باعث وابستگی سیاسی شود، حرام است» (موسوی خمینی، ۱۴۱۵: ۴۸۶/۱). «آنان که ایمان آوردند و ایمان خود را به ظلم و ستم نیالودند، ایمنی [از شر ظالمان] تنها از آن‌هاست و آنان هدایت یافتگانند» (انعام/ ۸۲).

امروز وابستگی، اعتماد و اتکاء بعضی کشورهای اسلامی به بیگانگان، صهیونیسم و آمریکا، موجب تفرقه میان مسلمانان و ضعف و ذلت آنان شده است.

ج) جهاد و قتال: جهاد و قتال از مؤثرترین راه‌های دفع سلطه دشمنان و رهایی از تسلط بیگانگان است. جهاد در قرآن به معنای هر گونه تلاش و کوشش است که با انگیزه‌ای الهی و تقرب به خداوند و فی سبیل الله صورت گیرد. اما مصداق بارز و مفهوم اولیه‌ای که از آن به ذهن تداعی می‌کند، مبارزه با دشمن است که شامل تمامی جنبه‌های فعالیت‌های مبارزاتی مانند آماده‌سازی، تدارک امکانات و نیرو، برنامه‌ریزی، کمک و امدادسانی و حضور و نبرد در میدان جنگ می‌شود.

قتال که به معنای نبرد مستقیم با دشمن در میدان است و در بیشتر آیات در باب مفاعله به کار رفته است، به این مفهوم است که بایستی در کشتن و برانداختن دشمنان کافر و مشرک که پیوسته در صدد آزار و صدمه زدن به مسلمانان هستند و راهی جز نبرد با آنان باقی نمانده، درنگ نمود، گرچه به کشته شدن و شهادت مبارز مسلمان بینجامد.

آیات متعدد جهاد و قتال، رهنمودهای لازم را برای پیشگیری از افتادن به دام سلطه‌گران و پذیرش سلطه آنان و آمادگی همه‌جانبه برای مبارزه با مستکبران مطرح می‌کند؛ از جمله: - «ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر! که جایگاه آنان جهنم است و چه بد سرنوشتی است»: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَاِنَّ الْمَصِيرَ» (توبه / ۷۳؛ تحریم / ۹).

- «سبک بار باشید یا سنگین بار [همگی به سوی میدان جهاد] کوچ کنید و با اموال و جان‌هایتان در راه خدا جهاد کنید. این برای شما بهتر است اگر بدانید» (توبه / ۴۱).

- «سبک بار یعنی فارغ از مشاغل دنیا، گرفتاری‌های ثروت، محبت به همسر و فرزندان، نداشتن سلاح و توشه جنگی و... و یا در بند هر یک از این‌ها سنگین بار باشید. در هر حال به میدان جنگ روانه شوید چه با وضعیت دوم باشید» (طباطبایی، ۱۳۶۶: ۲۹۳/۹).

- «با مشرکان دسته‌جمعی پیکار کنید، همان گونه که آنان دسته‌جمعی با شما پیکار می‌کنند و بدانید که خداوند با پرهیزکاران است» (توبه / ۳۶).

د) یاری مسلمانان مستضعف و امداد بیچارگان: مسلمانان برای رهایی از سلطه

ستمگران و دفع متجاوزان بایستی مبارزه نمایند، اگر ممکن نشود به سرزمین امن و سلامت مهاجرت کنند، اگر مقدور نشد از مسلمانان کمک بخواهند، ولی خفت و خواری دشمنان اسلام را تحمل نمایند: ﴿وَاتَّصِرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمْتُمْ﴾ (شعراء/ ۲۲۷؛ شوری/ ۴۱) و در این صورت، وظیفه مسلمانانِ توانمند است که قیام کنند و با سلطه‌گران ظالم به مقاتله برخیزند و در آزادسازی افراد ستمدیده و مستضعف و مردان و زنان و کودکانی که راه چاره‌ای برای نجات خود ندارند: ﴿لَا يَسْتَبِيحُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا﴾ (نساء/ ۹۸)، اقدام نمایند؛ چنان که فرمود: ﴿وَإِنْ اسْتَنْصَرُوا فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ﴾ (انفال/ ۷۲) و اگر از شما یاری خواستند، بر شما لازم است که آنان را یاری کنید.

ه) ارتباط، دوستی و همراهی نگرستن کافران و ستمکاران: خودی بودن و همراهی شدن با دشمنان خدا، گرچه از اقرباء و والدین و برادران و فرزندان باشند (توبه/ ۲۴)، از زیانبارترین عوامل سلطه دشمنان است؛ از طرفی موجب تقویت آنان است، تأیید راه و روش و تفکر آنان است، آگاهی یافتن دشمن بر اسرار مسلمانان است، موجب تفرقه و اختلاف میان خودی‌هاست، فساد عقیدتی به وجود می‌آورد و سرانجام موجب تسلط بیگانگان و کافران می‌شود. آیات متعددی از قرآن از جمله ۱۱۸ تا ۱۲۰ آل عمران که چنین آغاز می‌شود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةَ مَنْ دُونِكُمْ...﴾ و ۱۶ توبه و ۱۱۴ نساء، بیانگر عواقب سوء و زیانبار سلطه‌پذیری این ارتباط نامیمون است.

در آیه ۱۶ سوره توبه، همراهی و محرم اسرار نگرستن بیگانگان، در ردیف جهاد و از نشانه‌های سرافرازی در آزمون الهی آمده است. این تذکار، با تعبیر «ولیجة» که به معنای محرم اسرار و همراه است، در کلام خداوند آمده است (توبه/ ۱۶). در ۱۱۸ آل عمران «تعبیر "بطانة" که در لغت به معنای لباس زیرین در مقابل "ظهارة" به معنای لباس رویین مردان است و کنایه از همان محرم اسرار و مترادف "ولیجة" می‌باشد» (طبرسی، ۱۳۹۵: ۴۹۲/۲).

و) مراقبت در معاهدات و هشدار در مورد خدعه‌ها و نقض پیمان بیگانگان: آیات متعددی از قرآن اهمیت پایبندی به عهد و پیمان و قراردادهای یادآوری نموده و آن را از خصوصیات و ویژگی‌های مؤمنان رستگار، صادق و باتقوا دانسته (مؤمنون/ ۸؛ بقره/ ۱۷۷)، پیامبرانی را با صفت «صادق الوعد» ستوده (مریم/ ۴۵)، حتی رعایت وفای به عهد را

نسبت به دشمنانی که پایبند به تعهداتشان با مسلمانان باشند، لازم شمرده است (توبه/۷). اولین آیه سوره نساء، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ است. بسیاری از علما، عقود را عام و به معنای عهود، و وفای به هر عهده‌ای را چه با خدا و چه با بندگان خدا واجب دانسته (سیوری حلی، بی تا: ۷۱/۲) و گفته‌اند: «معنای اصلی آن لزوم وفای به همه واجبات و محرمات الهی است و همه موارد ذکر شده از جمله معاهدات بین مردم را شامل است» (طلوسی، ۱۴۰۹: ۴۱۴/۳) و علی‌البتداً در نامه‌اش به فرماندار خود، مالک اشتر چنین نوشت: «ولا تَعْقِدْ عَقْدًا تَجَوُّزُ فِيهِ الْعِلَلُ»؛ (نهج البلاغه، نامه ۳۵)؛ «قرارداد و پیمانی را منعقد نکن که در آن سستی و پیمان‌شکنی راه پیدا کند». اما مسلمانان بایستی با تجربه‌ای که از گذشته بیگانگان دارند که هیچ عهده و پیمان و سوگندی و نه حق خویشاوندی و رابطه‌ای را در صورت غلبه یافتن رعایت نمی‌کنند: ﴿لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً﴾ (توبه/۸)، در عقد قراردادها و پیمان‌ها مراقب خدعه‌ها و سیاست‌بازی‌های آنان باشند: ﴿وَإِنَّمَا أَخَافُ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ﴾ (انفال/۵۸)؛ «و هر گاه [با ظهور نشانه‌هایی] از خیانت گروهی بیم داشته باشی [که عهده خود را شکسته و حمله غافلگیرانه کنند] به طور عادلانه مانند آنان لغو قرارداد کن [و قراردادهای خود را پیش آن‌ها ببند]؛ زیرا خداوند خیانت‌پیشه‌گان را دوست ندارد».

مستفاد از آیه کریمه آن است که «در معاهدات، مراقبت و هشيارى كامل معمول شود و تا وقتى دشمنان خیانت نورزیده‌اند، بدون دلیل نقض عهده نشود که حرام است» (جصاص، ۱۴۱۵: ۲۶۷/۳؛ ابن عربی، بی تا: ۷۶۰/۲) و در صورتی که خیانت آنان آشکار شد، پس از آگاه نمودن آنان، عهدشان نقض می‌شود که در این صورت معامله به مثل و به مقتضای عدل عمل گردیده است و «در صورت فرض تزاحم قاعده لزوم به وفای عهده مستفاد از ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ با قاعده نفی سبیل، به دلیل کشف ضرر، قاعده نفی سبیل بر اساس عنوان ثانویه‌ای که قرارداد پیدا می‌کند، حاکمیت خود را اعمال می‌نماید» (شکوری، ۱۳۷۷: ۳۸۷/۲).

از مصادیق بارز لزوم مراقبت در معاهدات و هشدار در مورد خدعه‌های بیگانگان، معاهدهٔ برجام است.

ز) دعا و التجاء به خداوند: استغاثه، دعا و التجاء به خداوند بیانگر این است که

سلطه‌پذیری و تسلیم در برابر زورمداران بی‌منطق، در اندیشه فرد مسلمان جایی ندارد و در هر حال برای گریز از این تنگ، از خداوند قادر یاری می‌طلبید؛ زیرا اگر همه امکانات و حقوق طبیعی را از مؤمن بگیرند، اندیشه توحیدی و اعتقاد قلبی او را نمی‌توانند بگیرند، هیچ‌گاه تسلیم زورگویان نمی‌شوند، زیرا پناهگاه و ناصر و یاور خود را خداوند قادر می‌دانند. اگر از همه‌جا دستش کوتاه شود و قدرت مقابله با سلطه‌گران را نداشته باشد، مانند اولیاء و انبیاء الهی دست به دعا و التجاء برمی‌دارد. نوح پروردگارش را خواند که من مغلوبم و از تو یاری می‌خواهم: ﴿فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَاتَّصِرُ﴾ (قمر/ ۱۰). مستضعفان نیز که از دستشان همه‌جا کوتاه است و هیچ‌راه چاره‌ای نیابند، هم برای رهایی از حوزه ستمگر و هم برای زندگی شرافتمندانه و استقلال خود، سرپرست و ولی امری را از خدا طلب می‌کنند و هم از جانب او یاری می‌جویند: ﴿رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا﴾ (نساء/ ۷۵).

آیا اظهار برتری مسلمانان و غلبه اسلام بر سایر ادیان، نشانه سلطه‌جویی نیست؟ نگاه منصفانه به آیات قرآن و تدبیر در مضامین آن‌ها بیانگر این است که نه تنها سلطه‌جویی به مفهوم منفی آن در آموزه‌های اسلام وجود ندارد، بلکه مؤمن معتقد به سرای آخرت، اندیشه و اراده علو و برتری‌خواهی را در سر نمی‌پروراند (قصص/ ۸۳).

در این مختصر به سه نمونه از آیات دارای این مضمون اشاره می‌نمایم:

نمونه اول:

- ﴿وَلَا يَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران/ ۱۳۹).

- ﴿قُلَا يَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَرَكَكُمْ أَعْمَالَكُمْ﴾ (محمد ﷺ/ ۳۵).

- ﴿وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا﴾ (توبه/ ۴۰).

آیه اول، مربوط به جریان جنگ احد و جهاد مسلمانان با مشرکان است که آنان را در نبرد با دشمنان تشویق و ترغیب می‌نماید و با این حال این برتری را مشروط به داشتن و کاربرد ایمان مسلمانان می‌نماید: ﴿إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ و بدیهی است که افراد مؤمن مجاهد فی سبیل الله، بر مشرکان و بت پرستانی که مانع هدایت و سعادت و رشد انسان‌هایند، برتری دارند و این برتری هرگز به معنای سلطه‌جویی مسلمانان نمی‌باشد.

آیه ۳۵ سوره محمد که از اهمیت جهاد و ابتلاء و لزوم استقامت در جهاد بحث

می‌کند، به مسلمانان توصیه می‌کند: «هرگز سست نشوید و دشمنان را به صلح ذلت‌بار دعوت نکنید، در حالی که شما برترید و خداوند با شماست...».

آیه ۴۰ سوره توبه در رابطه با نجات اعجاز‌آمیز پیامبر اکرم از چنگال مشرکان و ختنی نمودن توطئه‌ها و برنامه‌ریزی‌های هولناک و خروج مخفیانه پیامبر از مکه به مدینه است: «وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى»، همان رأی است که از مجلس شورای معروف به دارالندوه گذرانیده و برای اجرای آن و کشتن آن جناب و خاموش کردن نور دعوت حقّ‌اش، دامن به کمر زدند و مراد به «كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا» آن وعده‌ای است که خداوند به رسول گرامی‌اش داده بود که به زودی دین او را یاری نموده بر همه ادیان غلبه دهد» (طباطبایی، ۱۳۶۶: ۴۳۸/۹).

نمونه دوم:

- «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (توبه/۳۳: صف/۹).

- «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا» (فتح/۲۸).

چنان که در مباحث کلامی مطرح است، اصل همه ادیان الهی اسلام است و هر کدام از پیامبران را مناسب با ظرفیت امت آنان، شریعت و منهای است و سرانجام همان اسلام بر آیین‌های تحریف‌شده و هر دین باطلی پیروز خواهد شد. «خداوند رسول خود محمد ﷺ را با هدایت یا با آیات و معجزات و با دینی که با فطرت و حقیقت آفرینش منطبق است، فرستاد تا آن را بر سایر ادیان غلبه دهد و یاری کند، هرچند مشرکان نخواهند و ناراحت هم بشوند» (همان: ۳۷۸/۹).

آیه ۳۲ توبه و ۸ صف، اهل کتاب و کافران را که به معارضه با اسلام برخاسته‌اند مذمت می‌کند و می‌فرماید: «يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ»؛ «می‌خواهند نور خدا را خاموش نمایند». نور خدا قرآن و اسلام است، دلالت و برهان است که هدایتگر به نورند. جبائی گفته است که چون خداوند حجت و برهان را نور نامیده، معارضه با آن‌ها را به اطفاء تعبیر نموده است (طبرسی، ۱۳۹۵: ۲۴/۸). در حقیقت تحقیر این نابخردان است که نور با عظمت عالم‌گیر الهی را: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، با چراغ کوچک یک‌فایله‌ای اشتباه گرفته و گمان برده‌اند که با دمیدن و فوت دهان خاموش می‌شود، اما خداوند

مانع از آن است. خدا نور خود را به اتمام می‌رساند، گرچه کافران ناخوشایندشان باشد. نمونه سوم:

- ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدِ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا﴾ (فاطر / ۱۰).

- ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ (منافقون / ۸).

این دو آیه بیانگر این است که عزت منحصر به خداوند است و همه عزت از آن اوست و خداوند در رد گفته منافقان مبنی بر عزیزتر بودن آن‌ها می‌فرماید: «عزت از آن خدا و رسول خداست». با اعلاء کلمه الله و غلبه دادن دین خدا بر همه ادیان، عزت از آن خدا و رسول اوست که مؤمنان را با یاری در دنیا و وارد بهشت نمودن ایشان در آخرت، عزت بخشیده است (همان: ۲۹۵/۱۰).

از عبارات ﴿وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ و ﴿وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ در آخر آیات پیداست که کافران و مشرکان، همانان که مخالف حاکمیت حق و عدالت و آزادی انسان‌ها نیستند، نگران و ناگوار از پیروزی اسلام‌اند. اما این غلبه و پیروزی، سلطه‌جویی نیست بلکه همان گونه که از «تعبیرهای ﴿أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ﴾ و ﴿دِينِ الْحَقِّ﴾ واضح است که غلبه اسلام در سایه برهان و دلیل قاطع» (طوسی، ۱۳۰۹: ۵۹۵/۹) بر همه ادیان باطل و ادیان آسمانی منحرف از مسیر حق است. بدیهی است که تحقق آن جز با رفع سلطه و برچیده شدن حاکمیت باطل و لجوج میسر نمی‌شود.

اما غلبه دین خدا بر کل دین و هر دینی: ﴿يُظْهِرُهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾، منحصر به ادعای دین اسلام نیست، بلکه «تمامی ادیان جهان و فرهنگ‌ها بر این باورند که تاریخ جهان در نهایت شاهد برپایی دولتی جهانی خواهد بود. مسلمانان به برپایی حکومت واحد مهدوی ایمان دارند، یهود به ظهور سلطنت خود در جهان و مسیحیان به بازگشت مسیح نجات‌بخش امید بسته‌اند» (فخلی، ۱۳۹۴: ۳۱۳).

این پیام در آیین اسلام که از عقیده‌ای توحیدی منشأ گرفته و در امتداد اهداف انبیای الهی که برقراری قسط و عدل در سراسر جهان است و دلایل وحیانی و عقلانی نیز تأییدکننده آن است، امری مقبول و مطابق با نهاد و فطرت اصیل بشری است. همه افراد دارای فطرت سلیم، خواستار و پشتیبان و حتی به انتظار چنین موقعیت جهان‌شمولی قسط و عدل و آزادی هستند و حتی بسیاری از سلطه‌گران و استعمارگران و زورگویان

توجیه خلافاکاری‌ها و استثماری‌های خود را در پوشش چنین ایده‌آلی به نام‌های حقوق بشر و آزادی و... به مردم تحمیل می‌کنند.

اگر می‌گوییم «اسلام دین حق است معنایش این است که اسلام سنت تکوین و طریقه‌ای است که نظام خلقت مطابق آن است و فطرت بشر او را به پیروی آن دعوت می‌کند؛ همان فطرتی که خداوند بر آن فطرت، انسان را آفرید و در خلقت خدا تبدیلی نیست. این است دین استوار» (طباطبایی، ۱۳۶۶: ۹/۳۶۹).

از طرفی دارندگان آیین کفر و شرک و ماده‌پرستی و وابستگی به آن‌ها افزون بر این که خود غوطه‌ور در جهل و خرافات و خودخواهی و گمراهی‌اند، با زور و زر و تزویر خود، مانع رشد و کمال و حقیقت‌جویی بسیاری از بندگان خدا می‌شوند (بقره/۱۱۴ و ۲۱۷) که حق آنان آزادی، کمال‌جویی و حقیقت‌یابی است.

آیات مزبور که غلبه بر کل دین و جهان‌گیر شدن آیین اسلام را نوید می‌دهد، نه تنها سلطه‌جویی یا سلطه‌گری و برتری تفرعن‌آمیز نمی‌باشد، بلکه نجات‌بخش بشر گرفتار در چنگال اهریمنان سلطه‌گر و نویددهنده تحقق یافتن انتظار و آرزوی آنان است و به تعبیر امام راحل: روز مبارک، روز شکسته شدن سلطه جهان‌خواران بر ملل مظلوم و مستضعف و حاکمیت تمام ملت‌ها بر سرنوشت خود خواهد بود و به زودی آن روز فرا خواهد رسید (موسوی خمینی، ۱۳۷۹: ۱۴/۲۲۶): ﴿إِنَّمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا* وَتَرَاهُ قَرِيبًا﴾ (معارف/۶-۷).

نتیجه‌گیری

اسلام دینی است که با فطرت آدمیان و حقیقت آفرینش، منطبق می‌باشد و تنها دینی است که دارای ظرفیت جهان‌مداری و اقامه حق و عدالت در جامعه بشریت است. جامع‌ترین و والاترین و قدرتمندترین مکتبی است که می‌تواند استکبارستیزی و مبارزه با سلطه‌گری را تحقق بخشد، به مستضعفان آگاهی و رهنمود دهد و راه رهایی و نجات از سلطه‌پذیری را فراهم سازد.

سلطه‌دارای مفهوم مثبتی است که کبریایی، سطوت و عظمت انحصاری ذات اقدس الهی، نمایانگر اصلی این مفهوم است و با تفویض ولایت حق تعالی، پیامبران و اوصیاء آنان، بر جان و مال و همه امور مردم حکومت و سلطه دارند، پدر و جدّ و

حاکم به حکم شرع دارای حدودی سلطه و ولایت‌اند، همچنین به مشیت و حکمت الهی در آفرینش تکوینی برخی افراد، بر اساس تعاون و معاضدت متقابل، سلطه مثبتی می‌یابند و دیگران را هم از تخصص‌های خود بهره‌مند می‌سازند.

عزت و اقتدار مؤمنان که منشأ گرفته از عزت و اقتدار نامتناهی تفویضی قادر مطلق است، موهبتی است که در سایه اطاعت از خدا و رسول خدا و امامان نور به دست آمده و حفظ، اعتلاء و انتشار آن در گرو بهره‌مندی از این آیات شریفه و به خصوص اصل جامع و فراگیر «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» است که در سایه مودت و تمسک به اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، همت و مجاهدت مخلصانه مسلمانان و وحدت امت اسلامی میسر می‌باشد.

آیات متعددی از قرآن کریم متضمن نفی سلطه‌گری و سلطه‌جویی به مفهوم منفی آن که برتری‌جویی، استثمار، استغلاب و برده‌کشی و نهی از سلطه‌پذیری است، می‌باشد. در این میان فرازهای «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» (بقره/ ۲۷۹)، «لَا يُرِيدُونَ غُلُوبًا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا» (قصص/ ۸۳) و «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء/ ۱۴۱) این مضمون را می‌رساند.

با ذکر نکات و توضیحات و مستندات از قرآن کریم مشخص شد که گستره و رسایی مجموعه مفاهیم نفی سلطه‌گری، استیلاء، استعلاء و نفی سبیل، لزوم دفاع و قتال، دفع تجاوز سلطه‌گران ستمگر و تبری از آنان و... در آیه ۲۷۹ بقره بسیار فراتر از آیه نفی سبیل (نساء/ ۱۴۱) است و با این حال، تأسیس یک قاعده به عنوان قاعده نفی ظلم و استناد به آن در موارد مختلف احکام تکلیفی، مغفول واقع شده است.

با بهره‌گیری از رهنمودهای قرآن، مواردی از موجبات سلطه‌گری، آثار سوء و راه‌های رهایی از سلطه‌گری تبیین گردیده تا حساسیت و عنایت بیشتر دلسوزان و طالبان حقیقت را برانگیزاند و با استفاده از دو منبع عظیم فیض الهی و دو یادگار گران‌مایه رسول مکرم اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، عزت، اقتدار و سربلندی خود را حفظ نمایند. در این میان کارگزاران سیاست خارجی نقش مؤثرتری دارند.

کتاب‌شناسی

۱. قرآن حکیم، ترجمه و توضیح ناصر مکارم شیرازی.
۲. نهج البلاغه، گردآوری سید رضی، ترجمه و شرح فیض الاسلام.
۳. ابن عربی، ابوبکر، احکام القرآن، بیروت، دار الفکر، بی تا.
۴. ابن منظور، لسان العرب، تعلیق و تصحیح علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.
۵. انصاری، مرتضی، الانظار التفسیریة، تدوین صاحبعلی محبتی، قم، مرکز الثقافة و المعارف الاسلامیه، ۱۳۷۶ ش.
۶. جصاص، احمد بن علی رازی، احکام القرآن، لبنان، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۷. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، قم، اسراء، ۱۳۷۹ ش.
۸. حسینی خامنه‌ای، سیدعلی، سخنرانی در مجمع عمومی سازمان ملل، ۳۱/۶/۱۳۶۶ ش.، قابل دستیابی در وبگاه: <farsi.khamenei.ir/speech-content?id=8089>.
۹. زارعی، بهادر، «قاعده نفی سبیل در اندیشه اسلامی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه علمی پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی، سال یازدهم، شماره ۳۶، بهار ۱۳۹۳ ش.
۱۰. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، قم، نشر البلاغه، ۱۴۱۵ ق.
۱۱. سیوری حلّی، جمال‌الدین مقداد بن عبدالله، کنز العرفان فی فقه القرآن، ترجمه عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، قم، بی تا.
۱۲. شکوری، ابوالفضل، فقه سیاسی در اسلام، چاپ دوم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷ ش.
۱۳. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم، بنیاد علمی و فرهنگی علامه طباطبایی، ۱۳۶۶ ش.
۱۴. طبرسی، فضل بن حسن، جوامع الجامع، تصحیح و تعلیق ابوالقاسم گرجی، قم، تهران، مرکز مدیریت حوزه علمیه، دانشگاه تهران، ۱۳۶۷ ش.
۱۵. همو، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تصحیح ابوالحسن شعرانی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۹۰ ش.
۱۶. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ ق.
۱۷. علی بابایی، غلامرضا، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، شرکت نشر و پخش ویس، ۱۳۶۹ ش.
۱۸. عمید زنجانی، عباسعلی، مبانی فقهی کلیات قانون اساسی، بی تا.
۱۹. فاضل موحدی لنکرانی، محمد، القواعد الفقهیة، قم، چاپخانه مهر، ۱۴۱۶ ق.
۲۰. فخلعی، محمدتقی، رهیافت فقهی در حقوق بین الملل، مشهد، دانشگاه فردوسی، پژوهشکده مطالعات اسلامی در علوم انسانی، ۱۳۹۴ ش.
۲۱. قرائتی، محسن، تفسیر نور، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۵ ش.
۲۲. مصباح یزدی، محمدتقی، نظریه حقوقی اسلام، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲ ش.
۲۳. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، چاپ بیستم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ ش.
۲۴. موسوی خمینی، سیدروح‌الله، تحریر الوسیله، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.
۲۵. همو، صحیفه امام، چاپ سوم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۹ ش.
۲۶. همو، صحیفه نور، چاپ دوم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۰ ش.